

نتابی گر... چه خواهم کرد...

مهدی توکلیان



ای آن که زمین را از عدل و داد آکنده
می سازی!
ای باوفا ترین!
و ای مظهر الهی باقیمانده در زمین!
و ای انتقام گیرنده
دشمنان خدا!
ای پاک ترین!
و ای واسطه دفع بلاها!
□ ای آقای من!
اندیشه وصال شما
هرگز از سر ما بیرون نخواهد رفت
قصه اندیشیدن به شما!
قصه خوبانی است
که با دل های پر خون و شیدا!
و با آرزوهای بی انتها
محنت فراق دارند
و
درد اشتیاق

□ ای ناب ترین!
و ای سبب آرامش و امنیت!
اندیشه وصال شما
اندیشه آنانی است که می دانند
دل های بی عشق
بسان چشم های بی نور است.
و می دانند
که برگ زندگانی
بی شما
هیچ است
و بسان انسان های تشنه
به دنبال چشمه آبی در کویر
کمر شوق بر بسته
و قدم در راه طلب و ظهور
نهاده اند
و دست های طلب
به دامان شما
آویخته اند
و شما را
می خواهند
ای قائم غایب از نظر!
و ای واقف اسرار دل ها
ادرکنا!

چونان
روزگار گریان
غم نهفته و نگفته خویش را
تا کی
بر دل هایمان، نگه داریم؟!
و حواله غم سنگین قسمت را
با که قسمت کنیم؟!
□ مولای ما! آقا جان!
کی شود؟!
ما را بخوانی،
به خوان و خانه خویش؟!
سالیان سال است
که خانه به خانه
خانه بدوش
یک لحظه وصال
شیدا و بی قرار نشسته ایم
و در حریم تمامی عشق های خداوندی
تنها
حدیث شوق و عشق
و
اندیشه وصال شما
خاستگاه
تمامی، خواست های ما شده است
ای خوب ترین!
و ای محبوب ترین!

تو را فریاد کردم در سکون لحظه ها، اما
به پژواک صدا دمساز شد جنون با من
گواهی می دهم دل از ورای ابر بی تاب
نتابی گر، چه خواهد کرد شام تیرگون با
من؟! (کاشانی)
□ ای زیباترین رویای
هر دل رویایی!
تا کی؟!
نهان از دیده ها می مانی؟!
ای صاحب دل های خسته!
و ای قیام کننده از خاندان پیامبر خدا!
آقا جان!
بی شما، دل هایمان آرام نیست.
قرن ها
زمزمه یاد شماست
که بسان، نوایی آرام بخش
طنین بی خواب ناآرامی همام می شود.
□ آقا جان!
بگذار
تا به درد بگیریم
که اکنون، های های ما
جز به اشک
سیراب نمی شود
خنده همام، پراز گریه است